انترناسیونال 793

**بررسی اوضاع سیاسی أفغانستان**

**گفتگو با سیامک بهاری**

بهروز مهرآبادی: در کنفرانس ژنو که اخیرا برگزار گردید، هیئت رسمی افغانستان از کشوری صحبت می‌کنند که در حال بازسازی و پیشرفت است. در حالیکه طالبان در بخش‌های بزرگ‌تری از کشور سلطه می‌یابند. این عوامفریبی است یا حقیقت؟

وضعیت وخیم امنیتی در افغانستان برکسی پوشیده نیست. این وخامت در عرصه تأمین امنیت در همه اجزا اجتماعی آن قابل تعمیم است. فقر گسترده و بی خانمانی هزاران آواره جنگی در داخل کشور، نارضایتی و ناامیدی گسترده مردم از حکومت، فساد گسترده و سازمان‌یافته حکومتی، بن‌بست اقتصادی و گسترش روز‌افزون دامنه نفوذ طالبان حتی در مناطقی از شمال کشور که از آرام‌ترین و امن‌ترین مناطق محسوب می‌شدند تا انفجار و انتهار و اختطفاف گسترده و آشکار، این سیمای واقعی وضعیت فلاکت‌بار مردم افغانستان است که بطور عامدانه، توسط اشرف غنی رئیس جمهوری و رئیس هیئت نمایندگی حکومت افغانستان در کنفرانس ژنو واژگونه نمایش داده می‌شود. این نه فقط پنهان کردن حقایق محض در باره افغانستان که یک دروغپردازی و فریبکاری سازمان داده شده است که بویژه کشورهای غربی ذی‌سهم در افغانستان خریدار آن هستند. همه این کشورها و در صدر آن ایالات متحده آمریکا در پیدایش این وضعیت وخیم سهیم‌اند و به اشکال مختلف در آن نقش داشته‌ و دارند.

از زمان سقوط طالبان و برگزاری کنفرانس بن از ایجاد دولت موقت حامد کرزای تا مهندسی حکومت به اصطلاح وحدت ملی، طی این ۱۷ سال در همه فجایعی که به مردم ستمدیده افغانستان تحمیل شده است ناتو، آمریکا و متحدینش خود بخشی از صورت مسئله بحران در افغانستان بوده‌اند. همین بلوک پس از سقوط طالبان مجددا برای بازگرداندن و استفاده از ظرفیت‌های فوق جنایتکارانه و حضور نظامی آن بعنوان بخشی از توازن قوا در منطقه تلاش کردند. طبق منافع دراز مدت سیاسی خود از سال ۲۰۰۸ مذاکره با طالبان را تشویق و طالبان را از حیث یک نیروی وحشی تروریستی – اسلامی به "برادران نازاضی" ارتقاء دادند. دفتر سیاسی طالبان در همسایگی پایگاههای نظامی آمریکا در قطر گشوده شد. امکان دسترسی طالبان به روابط دیپلماتیک با جهان خارج میسر گردید و مذاکرات از پشت درهای بسته به صحن علنی کشیده شد.

طی ۱۷ سال رقم نجومی و حیرت آور ۱۰۰۰ میلیارد دلار فقط توسط آمریکا در افغانستان صرف جنگ و تأمین امنیت نیروهای نظامی ‌آن شده است. این مبلغ عظیم چیزی برابر ده‌ها سال بودجه کل کشور افغانستان است که طی هفده سال، دود شده و به هوا رفته است. رئیس جمهور افغانستان مجبور است دست به چنین صحنه‌سازی‌های رقت‌انگیزی بزند تا از نارضایتی آمریکا و شرکای غربی‌اش ولو در اذهان عمومی بکاهد. کشور را درحال پیشرفت و پروژه‌های عمرانی را در حال گسترش نشان دهد.

در حالیکه جوانان کشور برای ادامه زندگی راهی بجز مهاجرت و پناهندگی ندارند. سلطهٔ طالبان بر بیش از نیمی از کشور گسترش یافته است. به همین دلیل بیش از ۱۰۰۰ مدرسه دخترانه عملا بسته شده است.

بنابر آمارهای رسمی دولتی، جنگ بیش از ۵۰ هزار کشته از تلفات نظامی و غیر نظامی روی دست مردم گذاشته است. ستاد کل ارتش افغانستان تعداد سربازان فراری از جبهه‌ها را حدود ۱۵۰ هزار نفر ارزیابی می‌کند.

درعین حال باند حکومت و حدت ملی به این امر واقفند که به سبب ناتوانی در اداره امور از وجهه‌ کافی بویژه برای آمریکا برخوردار نیستند. وضع بسیار بدتر از آن است که حاضر شوند گوشه‌ای از آنرا علنی کنند و مسئولیت آنرا بپذیرند.

از سوی دیگر نهایتاً کمپین انتخاباتی سال آینده ریاست جمهوری در افغانستان را باید ازهمین حالا مهندسی کرد. کنفرانس ژنو محمل مناسبی برای این سناریوی مهندسی شده هم هست. حکومت وحدت ملی هرچه داشت و نداشت را به این کنفرانس کشاند تا فضایی مهندسی شده بیافریند که هم شرکای غربی را راضی کرده باشد و هم برای کمپین انتخاباتی آتی فرصتی خریده باشد.

در این کنفرانس نه تنها منافع مردم افغانستان نمایندگی نشد، بلکه هیولای مافیای حکومتی با همه کراهت و زمختی‌اش خود را حافظ منافع مردم افغانستان جا زد و به خیال راحت سناریویی سرتا پا دروغ را به خورد جهانیان داد و رفت!

بهروز مهرآبادی: کنفرانس صلح روسیه با پررنگ کردن طالبان و دادن جایگاه ویژه به آنها چه پیامی برای جامعه افغانستان دارد؟

سیامک بهاری: برگزاری کنفرانس صلح مسکو در ۱۲ آبان‌ماه سال جاری با حضور نمایندگان رسمی طالبان و با شرکت و دعوت از ۱۲ کشور و با حضور هیئت ناظر از آمریکا و شرکت دادن شورای عالی صلح از افغانستان که ظاهرا یک نهاد غیر رسمی و غیر دولتی است بخوبی نشان می‌دهد که مذاکره با طالبان یک موضوع چند وجهی از منافع چندین کشور منطقه‌ای، همه همسایگان افغانستان بویژه پاکستان، هندوستان، ایران و از جمله عربستان سعودی و غیره است.

قبل از هر چیز پیام این کنفرانس این است که روسیه بعنوان برگزار کننده و سایر مدعوین هیچ سنخیتی با منافع مردم و با قربانیان جنایات بی‌شمار طالبان به عنوان یک نیروی تروریستی ـ اسلامی هار و درنده ندارند! بر سر منافع نظامی و رقایت هژمونیک در منطقه حاضرند دست به سازش و بند و بست بزنند.

آوردن طالبان به یک چنین کنفرانسی چیزی بجز به رسمیت شناختن جنایات این نیروی تروریستی نیست! نیرویی که باید به خاطر جنایت علیه بشریت در قفس عبرت تاریخ قرار بگیرد، رهبران و تفنگچی‌‌هایش محاکمه و دستشتان از دامن جامعه کوتاه شود، در کمال وقاحت و بی‌شرمی پشت میز مذاکره می‌نشینند و خواستهای ارتجاعی و ضد بشری خود را علیه جامعه درد کشیده و مصیبت دیده افغانستان و میلیونها مردمی که با داغ و درفش اسلام سیاسی نوع طالبان نابود شده‌اند را در فراق بال مطرح می‌کنند و طرف بند و بست و معامله دول حاضر در اجلاس قرار می‌گیرند. این نه فقط طنز گزنده تاریخ که نموداری از بربریت سرمایه‌داری معاصر است!

روسیه با برگزاری این کنفرانس به درجه‌ای توانسته است برگ برنده‌ای در مقابل آمریکا رو کند و مسکو را پیشتاز مذاکره مستقیم با طالبان و ذی‌نفوذ در منطقه نشان دهد. تا اینجا سیاست مسکو سر راست و مستقیم با بزرگنمایی طالبان و درمحور قرار دادن آنها در کنفرانس مسکو، هم جهت با سیاست آمریکاست. فعال بودن هیئت ناظر آمریکایی در کنفرانس هم همین موضوع را تأیید می‌کند.

در عین حال روسیه رابطه‌اش را با طالبان پنهان نمی‌کند. در باره تجهیز نظامی و مناسبات امنیتی با آنان سکوت می‌کند. اما پاسخ مثبت دفتر سیاسی طالبان به شرکت در کنفرانس مسکو که ماه‌ها پیش از برگزاری ‌آن اعلام شده بود، بخوبی قسمتی از پازل منافع نیروهای مداخله‌گر در اوضاع سیاسی افغانستان را نشان می‌دهد. این به درجه‌ای به معنی نزدیکی بیشتر مسکو به پاکستان بعنوان پدر معنوی طالبان، هم جهتی افزون‌تر با جمهوری اسلامی ایران و تحقق بخشی از خواست طالبان برای به رسمیت شناختن امارت اسلامی طالبان است.

اما مسکو با حقایق بنیادی و نهادینه طالبان هم آشناست. طالبان یک حزب سیاسی با یک مرکزیت واحد نیست. ده‌ها جناح و دسته با روابط پنهان و آشکار با کشورها و نیروهای تروریستی و اسلامی منطقه تحت نام طالبان فعالیت نظامی تروریستی دارند. اما نهایتاً از رهبری طالبان حرف‌شنوی دارند.

رهبری طالبان نیر به همین مصداق مستقل و صاحب اختیار نیست. ‌آنچه به نام دفتر سیاسی طالبان در قطر فعالیت دارد و در مذاکرات و نشست‌های دیپلماتیک شرکت می‌کند و توسط جمهوری اسلامی ایران به کنفرانس اسلامی تهران دعوت می‌شود نیز تام‌الاختیار نیست. منفعت استراتژیک کنترل و به بازی گرفتن طالبان هم همین است که بعنوان یک نیروی ایدئولوژیک، با بدنه تشکیلاتی نامنسجم باقی بماند. تا بتواند هرجا که لازم دانسته می‌شود، نرمش و یا سختی از خود نشان دهد. جلب حمایت از طرف‌های رقیب در جنگ و دولتهای منطقه نیز از همین راه تأمین می‌شود. نیروهایی که تحت حمایت جمهوری اسلامی ایران در پایگاه‌های سپاه قدس آموزش می‌بینند و ساز و برگ جنگی ‌آنان تأمین می‌شود یا نیرویی که توسط پاکستان و غیره تحت حمایت قرار می‌گیرد، در نهایت زیر یک چتر عمل می‌کنند.

در حالیکه هیئت سیاسی طالبان در کنفرانس مسکو نشسته است و در دفاع از منافعش چانه میزند نیروی نظامی آن در جبهه‌های شمال مشغول تصرف مناطق و ایجاد استحکامات جدید و بیشتری هستند.

باید تأکید کرد که روسیه و آمریکا به‌خوبی به این امر واقف‌اند که طالبان میانه‌رو وجود ندارد. هرچه هست با هردرجه وابستگی به کشورها و جریانات دیگر تابع یک خط معین است!

آنچه طالبان بر‌آن اسرار دارند و خط سیاسی ‌آنان را تعیین می‌کند، به رسمیت نشناختن قانون اساسی افغانستان و نامشروع دانستن نهاد دولتی است. نمایندگان طالبان در نشست "پگواش" در دوحه قطر به صراحت اعلام کردند: "در قدم اول باید قانون اساسی افغانستان و حکومت مبتنی بر قانون اساسی لغو شود. پیرو همین سیاست نمایندگان گروه طالبان در نشست مسکو هم تأکید کردند قانون اساسی افغانستان مانع پایان جنگ است. آنان خواهان یک حکومت موقت هستند که متصرفات طالبان را به رسمیت بشناسد سپس یک قانون اساسی جدید و نظم سیاسی جدید ایجاد گردد.

کنفرانس مسکو به نتبجه خاصی منجر نشد. چنین انتظاری هم از آن نمی‌رفت. اما خطوط اساسی معینی را نشان داد که نه تنها منافع مردم افغانستان را تأمین نمی‌کند که دشمنان رنگارنگ مردم، بر سر یک میز با یک جریان وحشی تروریست بر سر قانون اساسی و آنچه "صلح" مینامند چانه زنی می‌کنند و حاضر به بند و بست هستند! قانون اساسی افغانستان در مجموع تماما مبتنی بر شرع اسلامی نوشته شده هنوز به اندازه کافی منافع ایدئولوژیک ـ سیاسی طالبان را تأمین نمی‌کند.

بهروز مهر‌آبادی: رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا اعلام کرد طالبان در جنگ شکست نمی‌خورند! این بیان حقیقت دارد؟ بار سیاسی و طبعات اجتماعی آن چه هست؟

سیامک بهاری: ژنرال جوزف دانفورد بعنوان یکی از مهم‌ترین مقامات نظامی ارتش امریکا قبل از هرچیز دارد یک سیاست معین را نمایندگی می‌کند. اگر طالبان را فقط یک جریان تروریستی بخواند ‌ آنوقت باید به دلیل حضور نظامی امریکا درافغانستان به جنگشان برود. اگر آنها را شکست پذیر بنامد آ‌نوقت مذاکره با ‌آنها معنی ندارد.

اما استراتژی جدید امریکا پس از بر سر کار آمدن ترامپ این بود که نه تنها از افغانستان بیرون نمی‌آید بلکه بصورت نامحدود در آنجا باقی خواهد ماند. این بخشی از استرتژی دراز مدت امریکا در منطقهٔ پرتحول خاورمیانه است. آمریکا برای ماندگاری درافغانستان محمل و دلیل موجهی باید بتراشد و آن بزرگ نمایی طالبان است. این بزرگنمایی در عین حال باید صورت عملی هم بخود بگیرد.

شواهد انکار ناپذیر نشان می‌دهد در تمامی جبهه‌هایی که طالبان پیشرفت کرده‌اند، خود حکومت، ارتش و نیروی نظامی را به نوعی فلج کرده است. تا قدرت مقاومت نداشته باشد. فرماندهانی را که دست به مقاومت در مقابل طالبان می‌زدند به نوعی از میدان نبرد بیرون کشید. با پرونده سازی و پاپوش دوزی عملاً دست‌ آنها را از جبهه‌ها کوتاه کرد.

مردمی که با کمترین امکانانت دفاعی نیروهای وحشی طالب را به عقب می‌راندند ثابت می‌کند که طالبان نه تنها توان مقابله با مردم ندارند بلکه اساسا بعنوان یک نیروی مردم ستیز، مورد نفرت هستند.

پیشروی نیروهای طالبان بویژه در جبهه‌های شمال کاملا از قبل برنامه ریزی شده است. چشم‌پوشی آگاهانه حکومت، به خون و خشونت کشاندن اعتراضات مردم علیه سازش با طالبان و پشتیبانان حکومتی‌شان بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

این بزرگنمایی استراتژیک از نیرویی که حتی قدرت نظامی آمریکا هم توان مقابله با ‌آن را ندارد، دقیقا به معنای هموار کردن سپردن جامعهٔ بی دفاع به دست طالبان است! این را می‌گویند که سازش و مصالحه را قابل پذیرش کنند. آمریکا می‌گوید طالبان در جنگ شکست نمی‌‌خورند به این دلیل که تصمیم این است و می‌خواهد شکست نخورند! سازش محرمانه با "برادران نازاضی" همین است! حکومت به اصطلاح وحدت ملی برای همین پروژه مهندسی شده است!

این نیروی تروریستی پایگاه مردمی ندارد و هر کجا که را می‌خواهد تصرف کند باید به خاک و خون بکشد و چندین هزار نفر را آواره و بی خانمان کند. در مقابله با مقاومت‌های مردمی و دولتی قادر به پیشروی نیست، این را بارها و بارها مردم تجربه کرده‌اند.

تلاش آمریکا و متحدینش در تبدیل کردن این نیروی تروریستی ـ اسلامی به یک حزب سیاسی نه فقط خام‌اندیشی و خودفریبی جاهلانه، که دادن فرصت‌های بیشتر برای تقویت و گسترش دامنه تصرفات طالبان است. هر درجه کوتاهی و قصور در سرکوب طالبان آنرا به نیرویی گستاخ‌تر و تهاجمی‌تر بدل می کند!

مشخص است که طالبان برای چه می‌جنگند و چه می‌خواهند! نیروهای متحد و‌ پشتیبان آنها کدامند!

همه بخاطر دارند که "سمیع سادات" از مقام‌های امنیتی پیشین افغانستان فاش کرد که دستگاههای استخباراتی آمریکا و روسیه کاملا واقفند که شاخه‌ شبه قاره‌ٔ هندِ القاعده، با طالبان مناسبات و روابط سازمان یافته دارد. ‌ جهادیسم منطقه‌ای و جهانی در تماس فعال با طالبان هستند. جریانات اسلامی آسیای میانه‌ و اسلامیست‌های اوزبک در صفوف طالبان همدوش آنان می‌جنگند. موضوعی که روسیه بشدت از ‌آن هراس دارد.

این معادله علیرغم پیچیده بودن و درهم تنیدگی منافع غرب و متحدینش، روسیه و بلوک متحد آن، و دیگر طرف‌‌های منازعه، به وضوح عیان و آشکار است!

تمام رمز و راز طالبان و نیروی قهر ارتجاعی شان در تهاجم جنگی ‌آنهاست. بدون این نیروی نظامی تروریستی، طالبان محو خواهد شد! نه قومیت پرستی و نه حتی ایدئولوژی اسلامی نوع طالبان آنها را سرپا نگه نخواهد داشت و بر مردم مصیبت دیده افغانستان مسلط نخواهد کرد!

بهروز مهر‌آبادی: صلح چگونه به افغانستان برمی‌گردد؟

سیامک بهاری: بازگشت صلح و آرامش به جامعه یک آرزوی دیرینه مردم مصیبت دیده افغانستان است. بیش از ۴ دهه است موجی از توحشِ جریانتِ جهادی و طالبان و شرکا، شیرازه جامعه را دارد متلاشی می‌کند.

آنچه صلح را دست نیافتنی می‌کند نظامی است که با خون پاشیدن به جامعه می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. حکومت به اصطلاح وحدت ملی خود یکی از بزرگترین موانع دسترسی مردم به صلح و آرامش است. صلح در دست جنگ طلبان بهانه‌ای برای ادامه سیاست‌های جنگی است!

طالبان پس از سقوط به سوراخی خزید و دچار تلاشی پس از شکست شد. عملا بال و پرش فرو ریخت. شکت اسلام سیاسی نوع طالبان امکانی برای نفس کشیدن به جامعه داد. اما بسرعت حکومت برآمده از کنفرانس بُن،‌ قومیت و عشیرت را مانند ویروس مرگباری به جان جامعه انداخت. یورش قوم‌گرایی به جامعه و صدمات ناشی از آن کمتر ازبلای سلطه طالبان نیود. مدنیت و اتحاد مردم به قومیت و تبار قومی تجزیه گردید . زمینه عروج انواع نسخه‌های فدرالی و پس‌مانده‌های ارتجاعی آن فراهم گردید.

باید بر این مهم تأکید کرد که صلح با طالبان معنا ندارد! هیچ جامعه متمدنی،‌هیچ انسان شریفی با دزد و سارق و قاتل و آدمکش، باجگیر و تروریست مصالحه و سازشی ندارد! جامعه برای احیا مدنیت نیازمند خاتمه جمگ است. صلح با طالبان به معنی بازگشت این نیروی فوق ارتجاعی به اریکه قدرت است. این نه پایان جنگ که ادامه توحش طالبان در شکل حکومتی و شرعیت نهادینه در ایدئولوژی طالبان است.

مردم نماینده‌ای در حکومت ندارند. هیچ لایه‌ای از ارگ و کاخ سپیدار مردم را نه نمایندگی کرده است و نه اساسا برای نمانیدگی مردم ساخته شده است. این حکومت از آغاز هم هیچ انگیزه و عزمی برای خاتمه دادن به دست درازی طالبان به مدنیت و دستاوردهای ارزشمند جامعه نداشت. تمایل به صلح با طالبان بخشی جدایی ناپذیر از تشابه بنیادی و طبقاتی حاکمیت است.

کیلید صلح دردست خود مردم است! این تصمیمی است که جز به قدرت مردم برای خاتمه دادن به هیولای نفرت‌انگیز جنگ عملی نخواهد شد! از سر راه برداشتن این حکومت وجرثومه برادران ناراضی اش فقط به قدرت و عزم مردم انجام خواهد شد. این امر بدون یک جریان سوسیالیستی و عمیقا آزادیخواه که هیچ منفعت قومی، عشیرتی و نژادی نداشته باشد و برپایه آزادی وبرابری استوار گریده باشد ممکن است! این جریان می‌تواند تصمیم و عزم مردم را رهبری و به نتیجه برساند.